

## دوگانگی جنسی (آندروژنی)

بهمن نجاریان، سیامک خدارحیمی<sup>۱</sup>

### چکیده

این مقاله به بحث و بررسی تعیین‌کننده‌های زیستی، اجتماعی و روانشناختی «هویت زنانگی و مردانگی» پرداخته است. همچنین هویت جنسیتی از نقطه نظر رشدی و تکوینی و بر اساس نظریه‌های روانشناسی معاصر مورد بررسی قرار گرفته است. لیکن بحث اصلی مقاله حاضر سنخ‌یابی جنسیتی بر اساس نظریه بم موسوم به «آندروژنی»<sup>۲</sup> (۱۹۷۵، ۱۹۸۷، ۱۹۸۴) و بسیاری از نظریه پردازان دیگر (مثل شیفر ۱۹۸۹، اسپنس و هلمریچ ۱۹۷۸ هال و هالبرستات ۱۹۸۰) است. مفهوم طبقه‌های جهت‌گیری نقش جنسی، مطلوبیت اسناد دوگانگی جنسی (آندروژنی) و خانواده‌های دوگانه جنسی (آندروژن) پرور از جمله مباحث مهم این مقاله هستند. علاوه بر این، ضمن اشاره به صفات مثبت شخصیت‌های آندروژن مانند انعطاف‌پذیری بین فردی، خشنودی زوجی بهتر و عزت نفس بالاتر، ابزارهای سنجش آن از لحاظ پژوهشی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. همچنین، مفهوم آندروژنی با مفاهیم «مردوش» و «زن‌وش» در نظریه روانشناسی تحلیلی یونگ (۱۹۶۸) مقایسه گردیده، نقش آنها در بهداشت روانی و «فرایند تفرود» مورد تأیید قرار گرفته است.

**کلمات کلید:** دوگانگی جنسی، هویت جنسی، جهت‌گیری نقش جنسی، مردوش، زن‌وش.

اگر چه هویت انسان تحت تأثیر عوامل گوناگونی مثل نژاد، ملیت، مذهب، شغل و سن است، اما در اغلب جوامع مهمترین، مرکزی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین این عوامل، هویت اجتماعی مردانگی و زنانگی است. هر چند واژه‌های «جنسیت» و «هویت روانی جنسی» جایگزین هستند،

۱ - دکتر بهمن نجاریان، روانشناس بالینی دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز - سیامک خدارحیمی، کارشناس ارشد روانشناسی بالینی.

عضو هیئت علمی جهاد دانشگاهی شیراز.

لیکن در روانشناسی معاصر جنسیت بر حسب عوامل زیست‌شناختی و تفاوت‌های کالبدشناختی و فیزیولوژیکی مشخص می‌گردد که به صورت ژنتیک و در هنگام تولد تعیین شده است، اما هویت جنسی به هر آنچه گفته می‌شود که در هر جامعه با جنسیت زیست‌شناختی شخص پیوند یافته باشد و در نتیجه برای هر شخص به عنوان زن یا مرد، نقش‌ها، اعمال، ارجحیت‌ها و اسنادهایی را در نظر گیرد (بارون و برن<sup>۱</sup> ۱۹۹۴).

### عوامل زیستی تعیین‌کننده جنسیت:

آغاز زن یا مرد شدن بر اساس تفاوت‌های مربوط به سطح کروموزومی است. هر کروموزوم رشته‌ای از DNA است که حاوی اطلاعات ژنتیکی است. هستی انسان بر اساس ۴۶ کروموزوم تعیین می‌شود که رشد او را بر حسب نژاد، جنسیت، رنگ پوست، حالت مو، رنگ چشم، ساختمان بدن و بسیاری از جنبه‌های دیگر (وجود جسمانی) مشخص می‌سازند. یک جفت از کروموزوم‌ها جنسیت زیستی هر شخص را تعیین می‌کنند. نقش مادر در این زوج کروموزومی از طریق کروموزوم X و نقش پدر از طریق یک کروموزوم X یا Y است (بارون و برن ۱۹۹۴). از لحاظ نظری، احتمال توارث کروموزوم X، ۵۰ درصد است، اما مطالعات نشان می‌دهند که در ایالات متحده به ازای هر ۱۰۰ زن، ۱۰۵ مرد متولد می‌شوند. با این وجود، تعداد زنان بیش از مردان هستند (حدود ۵۰ درصد در مقابل ۴۹ درصد)، زیرا مردان بیش از زنان نسبت به بیماری‌ها آسیب‌پذیر هستند، میزان مرگ و میر آنها بیشتر است و در سن پایین‌تری می‌میرند (چستر تاکسین<sup>۲</sup> ۱۹۹۳). البته این آسیب‌پذیری نسبی در مردان ناشی از داشتن یک کروموزوم Y است، به همین دلیل برخی از بیماری‌های وراثتی (مانند هموفیلی) فقط در مردان اتفاق می‌افتد. پژوهش‌های حیوانی نیز نشان داده است که مردان پس از بلوغ به دلیل تولید پیوسته اسپرم، تضعیف می‌شوند. تبیین دیگر تفاوت مردان و زنان از لحاظ سلامت و طول عمر، مراقبت جسمانی بیشتر زنان از خودشان است (بارون و برن ۱۹۹۴).

به نظر می‌رسد که ژن‌های کروموزوم Y از طریق تشکیل بیضه‌ها در مردان به پردازش جنینی جهت می‌دهند، و بیضه‌ها و تخمدان‌ها هر کدام از بافت گونادی نامتمايز شده جنسی رشد می‌یابند. هرگاه تخمدان‌ها رشد یابند زوج XX و هرگاه بیضه‌ها رشد یابند زوج XY حاصل می‌گردد (بارون و برن ۱۹۹۴). در راستای تداوم رشد جنینی، هورمون‌های متفاوتی از این

1- Baron and Byrne

2 - Chester - Taxin

دستگاه‌ها تولید می‌شود که بر سایر ویژگی‌های جسمانی تأثیر می‌گذارد. اثر بلافصل این هورمون‌ها بر ساختار تناسلی و غده پروستات و تأثیر آنها (در بلوغ) بر عوامل جنسی ثانویه مانند موی صورت و پستان است که هر کدام از اینها زنان و مردان را بیش از پیش از یکدیگر متمایز می‌سازد (گورن و کوهن کتنیس<sup>۱</sup> ۱۹۹۱).

### هویت جنسی و کلیشه‌های مبتنی بر جنسیت:

هویت جنسی یک شخص، جنسیتی است که شخص از طریق آن با خودش به عنوان یک مرد یا زن پیوند شناختی و عاطفی می‌یابد. ممکن است شخص هویت جنسی متضادی با جنسیت زیست شناختی داشته باشد، یعنی همان چیزی که «خواست تغییر جنسیت<sup>۲</sup>» نامیده می‌شود. بزرگسالان به طور کلی به جنسیت زیستی نوزاد، به صورت یک ویژگی تعیین کننده کاملاً با اهمیت واکنش نشان می‌دهند. آنها می‌خواهند جنسیت زیستی نوزاد را بدانند و دیگران را از آن آگاه سازند و به سرعت برای او اسم پسر یا دختر در نظر بگیرند، لباس صورتی یا آبی به او بپوشانند، اتاق طفل را به سبک مردانه یا زنانه تزئین نمایند و شروع به فرایند انتخاب اسباب بازی‌های متناسب با جنس نوزاد، برای او می‌کنند (بارون و برن ۱۹۹۴).

کودکان خردسال تا حدود ۲ سالگی معمولاً از جنسیت زیستی و هویت جنسی خودشان آگاه نیستند و پس از این سن است که خودشان را به صورت «دختر» یا «پسر» می‌شناسند. هر چند به نظر می‌رسد این عناوین بیشتر بوسیله والدین یا همشیره‌های بزرگتر آنان بکار برده می‌شوند. کودکان خردسال فوق‌العاده خود مرکز هستند و فکر می‌کنند که هر چیزی از لحاظ فیزیکی، نگرشی و ادراکی مانند خودشان است (پیازه<sup>۳</sup> ۱۹۶۵). کودکان بین سنین چهار و هفت سالگی «همخوانی جنسیتی<sup>۴</sup>» را می‌آموزند و لذا معتقد می‌شوند که جنسیت هر فرد اسناد بنیادینی است که در طی زمان یکسان باقی می‌ماند و تحت تأثیر عوامل خارجی مانند اندازه مو یا سبک پوشش قرار نمی‌گیرد (کلی<sup>۵</sup> و برن ۱۹۹۲). هرگاه بین این نوع عوامل خارجی و هویت جنسی هماهنگی وجود نداشته باشد، موجب بروز پریشانی و نگرانی در کودکان می‌گردد (بارون و برن ۱۹۹۴).

1- Georen and Cohenkettnis

2 - Transexualism

3 - Piaget

4 - Gender Consistency

5 - Kelly

### نظریه‌های هویت جنسی:

چه چیزی تفاوت جنسیتی بین مردان و زنان را در فرا سوی کنش‌های بدنی و کالبدشناسی تبیین می‌کند؟ چون فرض بر این بوده است که تفاوت‌های نگرشی و رفتاری مرد و زن ساختاری زیست‌شناختی دارد، این پرسش در طول تاریخ مطرح بوده است. امروزه به دلایل مختلف، بسیاری از پژوهشگران معتقدند که بسیاری از این تفاوت‌ها اکتسابی هستند (بارون و برن ۱۹۹۴). اما آیا کلیشه‌های جنسیتی زنان و مردان درست هستند؟ به نظر می‌رسد که چنین تفاوت‌هایی بازتاب اثر کلیشه‌ها و ماهیت خود تأییدی آنها است، نه تفاوت‌های بنیادین زنان و مردان. یافته‌های موجود نشان می‌دهد که این تفاوت‌های بین جنسیتی، احتمالاً بزرگ‌نمایی موضوعی کوچک هستند. اگر چه مردان و زنان از برخی جنبه‌ها متفاوت هستند، مانند گرایش بیشتر مردان به پرخاشگری، یا استفاده زنان و مردان از روش‌های متفاوت برای تأثیرگذاری بر دیگران (بارون و ریچاردسون<sup>۱</sup> ۱۹۹۴)، اما در مجموع، میزان و اهمیت چنین تفاوت‌هایی کمتر از آنچه هستند که کلیشه‌های حاکم در این مورد مطرح می‌سازند (بارون و برن ۱۹۹۴). البته تأثیر کلیشه‌ها بر تفاوت‌های رفتاری، نگرش زنان و مردان به این دلیل است که کلیشه‌ها اثرات قدرتمندی بر نگرش‌ها، قضاوت و ارزیابی اشخاص در عمل دارند (هیلمن و مارتل ۱۹۸۶، هیلمن، مارتل و سیمون<sup>۲</sup> ۱۹۸۸).

فروید<sup>۳</sup> (۱۹۲۳) معتقد بود که کودک از طریق همانندی با والد همجنس خودش به ادراک هویت جنسی نایل می‌شود، چون این همانندسازی راه حلی قابل قبول برای مشکلات ناشی از گرایش کودک به تصاحب والد ناهمجنس خودش را فراهم می‌سازد (فروید، ۱۹۶۳). بنا بر نظریه شناختی - رشدی، همانندسازی جنسیتی نتیجه رشد شناختی است: به محض اینکه کودک خودش را با مردانگی یا زنانگی همانند ساخت، شروع به همانندی با آن دسته از نقش‌های («سنتی والدین») می‌کند که با جنسیت انتخاب شده او همخوان باشد.

بنابراین، سنخ یابی جنسیتی<sup>۴</sup> هنگامی اتفاق می‌افتد که کودک بیاموزد که این سنخ یابی جنسیتی به معنای زن یا مرد بودن در فرهنگ خودش است. بنابر نظریه یادگیری اجتماعی، کودکان با مشاهده والدین خود، جور شدن رفتارهای خاصی را با هر کدام از والدین می‌آموزند.

1 - Richardson

2 - Heilman and Martell and Simon

3 - Freud

4 - Sex - typing

در طی زمان، کودک شروع به تعمیم این رفتارها به افراد دیگر می‌کند و بین رفتارهای خاص و جنسیت علیت برقرار می‌سازد. کودکان همچنین از اقدام به رفتار متناسب با جنسیت، حمایت و تأیید بدست می‌آورند اما رفتارهای نامتناسب با جنسیت مورد تأیید والدین قرار نمی‌گیرند. پس کودکان بر اساس مشاهده و تقویت افتراقی، رفتار کردن بر اساس سنخ جنسیتی را می‌آموزند و با یک جنسیت یا هر دو همانندی می‌کنند (بارون و برن، ۱۹۹۴).

### دیدگاه بم درباره هویت جنسی:

بم<sup>۱</sup> (۱۹۸۴)، چهار نسخ عمده هویت جنسی را توصیف کرده است که دوتای آنها در وهله اول در برگیرنده مفاهیم اجتماعی هستند. نظریه بم ترکیبی از نظریه‌های یادگیری اجتماعی و رشدی - شناختی است. بر اساس نظریه طرح‌واره جنسیتی بم<sup>۲</sup>، کودکان برای سازماندهی اطلاعات مربوط به خویشتن بر اساس تعاریف فرهنگی رفتار متناسب با جنسیت، نوعی «آمادگی تعمیم یافته»<sup>۳</sup> دارند (بم ۱۹۸۴).

در هر حال، صرف نظر از بهترین تبیین، مشخص شده است که کودکان در ایالات متحده کلیشه‌های هویت جنسیتی را در هنگام رسیدن به کلاس ششم آموخته‌اند (کارت و مک کلووسکی<sup>۴</sup> ۱۹۸۴). آنها در این سن رفتار را بر اساس متناسب بودن با جنسیت می‌شناسند و سعی می‌کنند که از رفتارهای غیر متناسب با نقش جنسیتی خودشان پرهیز کنند، لیکن بسیاری از روان‌شناسان معتقدند که هنجارهای نقش جنسیتی خطرناک و غیر سازشی هستند، چون این نقش‌ها رفتار زنان و مردان را محدود می‌سازند.

هدف اساسی بم (۱۹۷۸) از مطالعه نقش‌های جنسیتی، آفرینش مفهومی از سلامت روان است که از تعاریف مفروض زنانگی<sup>۵</sup> و مردانگی<sup>۶</sup> از جهت فرهنگی، آزاد باشد. روان‌شناسان به طور سنتی زنانگی و مردانگی را کرانه‌های متضاد یک بعد منفرد دانسته‌اند، یعنی مردانگی به عنوان فقدان زنانگی در نظر گرفته می‌شود و بالعکس. اما بم (۱۹۷۸) با مطرح کردن «سازه» دوگانگی جنسی (آندروژنی) ادعا می‌کند که مفاهیم مردانگی و زنانگی، قاطعیت و عدم قاطعیت،

1 - Bem

2 - Bem's Gender Schema Theory

3 - Generalized Readiness

4 - Carter and McClosky

5 - Femininity

6 - Masculinity

رقابت‌جویی و عدم رقابت‌جویی به سودمندی یا متناسب بودن موقعیتی این اسنادها بستگی دارند.

به نظر بم (۱۹۷۸)، دوگانگی جنسی (آندروژنی)، یک جهت‌گیری نقش جنسیتی<sup>۱</sup> است که در آن، فرد صفات زیادی از هر دو اسنادهای زنانه و مردانه را در شخصیت خودش یکپارچه و متحد می‌سازد. با توجه به اینکه، فرض زیربنایی الگوی وی این است که مردانگی و زنانگی دو بعد مجزا و مستقل هستند (نه دو قطب یک پیوستار)، لذا بسته به نمره افراد در هر یک از دو جهت‌گیری مردانگی و زنانگی، چهار سنخ شخصیتی امکان پذیر است: سنخ مردانه<sup>۲</sup> (مردوش)، سنخ زنانه<sup>۳</sup> (زن‌وش)، سنخ نامتمایز<sup>۴</sup> و بالاخره سنخ دوگانه جنسی (آندروژن). شخصی که مردانگی زیاد و ویژگی‌های زنانگی اندک دارد، دارای نقش جنسیتی مردانه است. شخصی که زنانگی زیاد و ویژگی‌های مردانگی اندک دارد، دارای سنخ جنسیتی زنانه است. شخصی که در هر دو ویژگی ضعیف است، واجد سنخ شخصیتی نامتمایز است. لیکن شخص آندروژن کسی است که تعداد زیادی از ویژگی‌های مردانه و زنانه را دارد (شایفر<sup>۵</sup> ۱۹۸۹). این الگو در شکل شماره ۱ نشان داده شده است.

		زنانگی	
		زیاد	کم
مردانگی	کم	دوگانگی جنسی (آندروژن)	سنخ جنسیتی مردانه
	زیاد	سنخ جنسیتی زنانه	نامتمایز

شکل ۱ - طبقه‌های جهت‌گیری نقش جنسیتی (مردانگی و زنانگی به صورت ابعاد جداگانه و مستقل مفهوم سازی شده‌اند)

### ویژگی‌های شخصیتی افراد آندروژن:

- 1 - Sex Role Orientation
- 2 - Masculine Type
- 3 - Feminine Type
- 4 - Undifferentiated type
- 5 - Shaffer

به نظر بیم (۱۹۷۵، ۱۹۷۸)، افراد آندروژن نسبت به هم‌تایان سنخ جنسیتی متمایز دارند و از بهداشت روانی و کمال شخصیتی بهتری برخوردارند، بوسیله مفاهیم نقش جنسیتی جزمی محدود نمی‌شوند و از نظر پاسخ‌دهی کارآمد به موقعیت‌های مختلف گسترده‌تر، آزادتر هستند. بیم برای آزمون این فرضیه، زنان و مردان دارای سنخ جنسیتی زنانه، مردانه و دوگانگی جنس (آندروژن) را در موقعیت‌هایی قرار داد که مستلزم استقلال (صفتی مردانه) یا مهرورزی (صفتی زنانه) بودند. استقلال مردانه از طریق مقاومت آزمون‌دهی در مقابل فشار اجتماعی ارزیابی شد و مهرورزی یا ابراز احساسات زنانه بوسیله مشاهده کردن رفتار آزمون‌دهی در هنگام تنها بودن با یک طفل پنج ماهه. نتایج پژوهش فرضیه‌های بیم را تأیید کردند. افراد دارای سنخ جنسیتی مردانه و دوگانگی جنسی (آندروژن)، نمره‌های بالایی شاخص‌های استقلال را نسبت به افراد دارای سنخ جنسیتی زنانه، کسب کردند. افزون بر این، افراد دارای سنخ جنسیتی زنانه و دوگانگی جنسی (آندروژن) از افراد سنخ جنسیتی مردانه در هنگام تعامل با طفل، مهرورزتر بودند. بنابر این افراد دوگانگی جنسی (آندروژن) کاملاً انعطاف پذیر هستند و در مهارت «مردانه» به صورت افراد مردانه و در تکلیف «زنانه» به صورت زنانه عمل می‌کنند (بیم، ۱۹۷۸).

برخی ادعا کرده‌اند چنانچه طبق نظر بیم (۱۹۷۸)، افراد دوگانگی جنسی (آندروژن) کامل‌تر و بهتر از دیگران هستند، پس بایستی این افراد عامه پسندتر باشند و در مقیاس‌های عزت نفس از مردان و زنان سنتی، نمره‌های بالاتری بدست آورند. نتایج پژوهش‌های اخیر ضمن تأیید دیدگاه بیم، نشان داده‌اند افراد دوگانگی جنسی (آندروژن)، عزت نفس بالاتری دارند و در بین همسالانشان، در مقایسه با افراد دارای نقش جنسیتی سنت‌گرایانه، از محبوبیت بیشتری برخوردار هستند (میجر، کارنیول و دوکس<sup>۱</sup>، ۱۹۸۱، ماساد<sup>۲</sup>، اسپنس<sup>۳</sup>، ۱۹۸۱).

این یافته‌ها نیز آشکارا از مطلوبیت صفت دوگانگی جنسی (آندروژن) حکایت می‌کنند، لیکن چون شخص دوگانگی جنسی (آندروژن) تعداد زیادی از صفات زنانه و مردانه را دارد، اینکه کدام یک از مؤلفه‌های زنانه یا مردانه دوگانگی جنسی (آندروژنی) در وهله اول مسئول سطح بالای عزت نفس و سازگاری ویژه این افراد است، قدری سردرگمی ایجاد می‌کند، کسانی که به پژوهش در این مورد پرداخته‌اند دریافته‌اند که مؤلفه مردانه دوگانگی جنسی (آندروژنی) در عزت نفس این افراد سهم بیشتری دارد و مؤلفه زنانه آن از این جهت تأثیری بسیار اندک

1 - Major, Cornevale and Deaux

2 - Massad

3 - Spence

دارد (لامک<sup>۱</sup> ۱۹۸۲، وایتلی<sup>۲</sup> ۱۹۸۳). البته این یافته‌ها هنگامی بهتر درک می‌شوند که بیاد آوری مردان و زنان فعالیت‌ها و صفات مردانه را از لحاظ اجتماعی، مهم‌تر و مطلوب‌تر از خصوصیات زنانه می‌دانند (بم ۱۹۸۴).

وگینز و هولز مولر<sup>۳</sup> (۱۹۸۰) از فرضیه انعطاف‌پذیری بین فردی در بین زنان و مردان دوگانگی جنس (آندروژن) حمایت کرده‌اند. به نظر این پژوهشگران، نیم‌رخ نمره‌های این افراد در مقایسه با افراد دارای نقش‌های جنسیتی کلیشه‌ای تغییرپذیری اندکی دارند. هر چند که انعطاف‌پذیری دوگانگی جنس (آندروژن‌ها) فقط به نقش‌های تسلط و مهرورزی محدود نمی‌شود و شاید ابعاد دیگری مانند مزاج، علایق و سبک‌های شناختی را نیز در بر گیرد (ویگینز و هولز مولر، ۱۹۸۰).

بسیاری از یافته‌ها حاکی از جنبه‌های مثبت دوگانگی جنسی (آندروژنی) هستند و برای نمونه در مقایسه با افراد دارای سنخ جنسیتی زنانه یا مردانه، زنان و مردان دوگانگی جنس (آندروژن) دوست‌داشتنی‌تر (میجر و همکاران، ۱۹۸۱)، سازگارتر (ارولوفسکی و اوهرون<sup>۴</sup>، ۱۹۸۷)، با خواسته‌های موقعیتی مختلف و راحت‌تر در روابط جنسی (گارسیا<sup>۵</sup>، ۱۹۸۲)، و از لحاظ بین فردی خشنودتر (روزنویک و دالی<sup>۶</sup>، ۱۹۸۹) هستند. در ازدواج نیز هرگاه زوجین دوگانگی جنسی (آندروژن) باشند در مقایسه با کسانی که ترکیب سنخ جنسیتی دیگری دارند، خشنودی زناشویی بیشتری دارند (زامی کیلی، گیلروی و شرمن<sup>۷</sup> ۱۹۸۸). یافته‌های دیگر نیز بر این حقیقت تأکید کرده‌اند که مردان دارای سنخ جنسیتی مردانه از سایر سنخ‌های جنسیتی منحرف‌تر و پرخاشگرتر هستند (فین<sup>۸</sup> ۱۹۸۶). از طرف دیگر، دوگانگی جنسی (آندروژنی) و سنخ جنسیتی مردانه هم در زنان و هم در مردان با عزت نفس بالا در ارتباط هستند (لا<sup>۹</sup>، ۱۹۸۹).

به نظر می‌رسد که تفاوت‌های جنسیتی شناسایی شده بوسیله بم در دهه ۱۹۷۰، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تغییرات اندکی کرده‌اند. مارتین<sup>۱۰</sup> (۱۹۸۷) با اجرای BSRI<sup>۱۱</sup> در کانادا

- 1 - Lamke
- 2 - Whitley
- 3 - Wiggins and Hultzmueller
- 4 - Orloffsky and o'Heron
- 5 - Garcia
- 6 - Rosenzweig and Daley
- 7 - Zammichiele, Gilroy and Sherman
- 8 - Finn
- 9 - Lau
- 10 - Martin



به این نتیجه رسید که توافق گسترده‌ای در مورد خصوصیات قابل کاربرد برای مردان و زنان وجود دارد. مردان معتقدند که توانایی بیشتری برای رهبری دارند و از زنان قاطع‌تر، مسلط‌تر و قوی‌تر هستند. زنان معتقدند که از مردان نجیب‌تر، مهربان‌تر و گرم‌تر هستند. حتی وقتی پژوهش‌ها به افراد باهوش محدود شد، باز هم دو جنسیت ادراک متفاوتی داشته‌اند. زنان باهوش به صورت «دارای مهارت‌های اجتماعی بال» توصیف شده‌اند در حالیکه مردان باهوش به صورت «دارای مهارت‌های شناختی بالا» توصیف شده‌اند.

### ویژگی‌های خانوادگی افراد آندروژن:

برخی از شواهد نشان می‌دهند که افراد دوگانگی جنسی (آندروژن) از خانواده‌هایی هستند که والدین آنها نیز دوگانگی جنسی (آندروژن) هستند (اورلوفسکی ۱۹۷۹، اسپنس و هلمریچ<sup>۱</sup> ۱۹۷۸). والدینی که مهرورز هستند و با کودکانشان تعامل و تبادل نظر بسیار زیادی دارند، پیدایش صفات زنانه و مردانه را در کودکانشان تسریع می‌کنند (اورلوفسکی ۱۹۷۹). در همین رابطه، یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که دختران مادران شاغل بیش از دختران مادران غیر شاغل، دوگانگی جنسی (آندروژن) هستند (هانسون، چرنوویتز و جونز<sup>۲</sup> ۱۹۷۷).

به نظر می‌رسد بزرگسالانی پرورش دهنده فرزندان آندروژن هستند که الگو و سرمشق ابزارگرایی مردانه<sup>۳</sup> و ابزارگرایی زنانه داشته باشند. موضوع با اهمیت در پرورش فرزندان آندروژن این است که آیا والدین آندروژن از والدین دارای سنخ جنسیتی سنت‌گرایانه بهتر هستند؟ در نگاه اول به نظر می‌رسد که والدین دوگانگی جنسی (آندروژن) پروراننده کودکان دوگانگی جنسی (آندروژن)، عزت نفس بالاتری دارند و توسط همسالانشان سازگارتر و محبوب‌تر ادراک می‌شوند. لیکن مطالعه بامریند (۱۹۸۲) نشان داده است که دختران ۹ ساله والدین دوگانگی جنسی (آندروژن) از همکلاسی‌هایشان که بوسیله والدینی با نقش جنسیتی سنت‌گرایانه پرورش یافته‌اند، شایستگی و کفایت‌مندی کمتری دارند. اما آیا این یافته حاکی از بهتر بودن والدین دارای نقش جنسیتی سنت‌گرایانه از والدین دوگانگی جنسی (آندروژن) است؟ به نظر بامریند<sup>۴</sup> (۱۹۸۲) اینچنین است.

1 - Ben Sex - Role Inventory (BSRI)

2 - Helmreich

3 - Hanson, Chernovetz and Jones

4 - Instrumental

5 - Baumrind

بایستی به خاطر داشت که تفسیرهای دیگری نیز برای این نوع یافته‌ها وجود دارد، برای نمونه شاید فواید داشتن والدین دوگانگی جنسی (آندروژن) تا هنگام جوانی اندک باشد، یعنی هنگامی که نوجوانان: (۱) به جستجوی روابط بین فردی نزدیک علاقمند می‌شوند و در این روابط مهرورزی و علاقه به دیگران دارای اهمیت سازشی است و (۲) برای شغل به برنامه ریزی و آمادگی حرفه‌ای می‌پردازند که در اینجا نیز استقلال، ابراز وجود و سایر صفات مردانه مفید هستند. بنابراین اثرات ناشی از داشتن والدین دوگانگی جنسی (آندروژن)، پس از نوجوانی بیشتر است. در مجموع شواهدی در دست است که فواید دوگانگی جنسی (آندروژنی) برای نوجوانان و بزرگسالان جوان بیش از فایده آن برای کودکان مدارس ابتدائی است (پری و بوسی<sup>۱</sup> ۱۹۸۴). در نهایت اینکه آیا والدین دوگانگی جنسی (آندروژن) از والدین دارای نقش جنسیتی سنت‌گرایانه کارآمدی کمتر یا بیشتر دارند؟ پرسشی است که رشد‌گرایان در پی یافتن پاسخی برای آن هستند.

### میزان شیوع دوگانگی جنسی:

بم (۱۹۷۴، ۱۹۷۹) و سایر پژوهشگران (مثل اسپنس و هلمریچ ۱۹۷۸) برای پاسخ دادن به این پرسش، پرسشنامه‌های نقش جنسیتی را ابداع کرده‌اند که شامل یک مقیاس زنانگی و یک مقیاس مردانگی هستند. در بررسی گروه بزرگی از دانشجویان گزارش شده است که تقریباً ۳۳ درصد آنان سنخ جنسیتی متمایز داشته‌اند و ۲۷ تا ۳۲ درصد آنها دوگانگی جنسی (آندروژن) بوده‌اند و مابقی آنان از این لحاظ نامتمايز یا سنخ جنسیتی معکوس (زنان دارای سنخ جنسیتی مردانه یا مردان دارای سنخ جنسیتی زنانه) داشته‌اند (اسپنس و هلمریچ، ۱۹۷۸). هال و هالبر استات<sup>۲</sup> (۱۹۸۰)، نیز برای کودکان مدارس ابتدایی پرسشنامه نقش جنسیتی مشابهی ساخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که ۲۷ تا ۳۲ درصد کودکان ۸ تا ۱۱ ساله را می‌توان به صورت دوگانگی جنسی (آندروژن) طبقه‌بندی کرد.

### ابزارهای سنجش آندروژنی:

بم (۱۹۷۴) فهرستی از صفات را تهیه کرد که به نظر می‌رسید برای مردان و زنان به صورت متفاوت ادراک شوند و از این طریق مقیاسی را ابداع کرد که پرسشنامه نقش جنسیتی بم

1 - Perry and Bussey

2 - Hall and Halborstait

(BSRI) نامیده شد. یکی از بهترین ابزارهای سنجش ویژگی‌های شخصیتی دوگانگی جنسی (آندروژنی)، مقیاس استعداد بین فردی می‌باشد که در سال ۱۹۷۷ توسط برزین، ولینگ و وتر ساخته شده است. این پرسشنامه شامل دو خرده مقیاس «نرینه روان» و «مادینه روان» است. نجاریان (۱۹۸۹) با استفاده از این مقیاس نشان داده است که رویهم رفته مردان دارای نمره‌های بالا در خرده مقیاس «نرینه روان» نسبت به مردان دارای نمره پائین عوارض روان‌تنی کمتری دارند. ویگینز و هولزموئر (۱۹۷۸) نشان داده‌اند که دو سازه «نرینه روان» و «مادینه روان» از یکدیگر مستقل هستند. نجاریان (۱۹۸۹) نیز در پژوهشی نشان داده است که ضریب همبستگی بین این دو سازه در هر دو جنس معنی دارد.

### آندروژنی در نظریه یونگ:

در نظریه روانکاوی تحلیلی یونگ<sup>۱</sup> (۱۹۶۶)، «روح» پایه شخصیت درونی، خود «ذهنی» یا خصوصی، افکار و احساسات، وضعیت عاطفی، گرایش‌های ناخودآگاه و خصلت‌های جنس مخالف است که ما را مجذوب یا مرعوب می‌سازد. این همان مفهوم «مادینه روان»<sup>۲</sup> در مردان و «نرینه روان»<sup>۳</sup> در زنان در نظریه یونگ است. موضوعات مشترک مرتبط با این ساختارهای روان به نظر یونگ عواطف، دلبستگی‌ها، خاطرات، احساس رضایت و یا عدم رضایت، امنیت یا عدم اطمینان، دلربایی، لطافت طبع، ریشه‌های فرهنگی، نزدیک بودن در روابط خانوادگی و تصمیم‌گیری و خود مختاری هستند (دانیلز<sup>۴</sup> ۱۹۹۲، خدارحیمی ۱۳۷۳).

در روانکاوی تحلیلی یونگ این جنبه روح به عنوان «تصویر تضادی روح» خوانده می‌شود (یونگ ۱۹۶۶، ۱۹۶۸، یاکوبی<sup>۵</sup> ۱۹۶۸) به همین دلیل مردان اغلب به سمت زنانه کشیده می‌شوند که آنها را لطیف، مهربان یا مادرانه می‌بینند و زن‌ها نیز مجذوب مردانی می‌شوند که در نظرشان مسلط با جرأت و دارای اعتماد به نفس جلوه می‌کنند. به اعتقاد یونگ (۱۹۶۸) ما تنها زمانی می‌توانیم به صورت انسان کامل درآییم که قادر شویم صفاتی را که در جنس مخالف جذاب می‌دانیم، به عنوان اجزاء و عناصر مهم شخصیتی خودمان بشناسیم و بپذیریم. بنابراین

1 - Jung

2 - Anima

3 - Animus

4 - Daniels

5 - Jaccobi

کسی که واجد این شرایط (یعنی صفات مطلوب هر دو جنس) گردد، می‌تواند به تفرد و کمال نزدیکتر شود.

به اعتقاد یونگ (۱۹۶۸) صور نوعی بر حسب جنسیت متمایز می‌گردند. در مرد صورت نوعی که به اعتدال و فردیت کمک می‌کند «مادینه روان» یا «زن» به معنای «اثیری و اساطیری آن» است. اما در زن «نرینه روان» یا «مرد قدرتمند و با خرد آسمانی» است، که به فردیت و اعتدال کمک می‌کند. البته نمی‌توان مظاهر «مادینه روان» و «نرینه روان» را به سادگی شناخت چون مضامین ناخودآگاهی هستند. اما با رویارویی مستقیم با این مضامین در عمق ناخودآگاهی جمعی می‌توان ماهیت این صور را به صورت مناسب‌تر درک کرد. برای نمونه، «مادینه روان» در اسطوره‌های یونان تلفیقی از چهره مهربان «دیمتر» و «آرتیمس» و «نرینه روان» ترکیبی از صفات خرد «آتنا» و قدرت بی‌مانند «هراکلس» است (آقاجانی، ۱۳۷۰).

این همان مفهوم دوگانگی جنسیتی ناخودآگاهانه در اعتقادات فلاسفه کیمیاگر است. در این مفهوم فرشتگان اعلی از یک سو به صفات سازندگی و آفرینندگی و از سوی دیگر به صفات نگاهدارنگی و دربرگیرندگی آراسته شده‌اند، که نمود اعلی این صفات مریم روح‌القدس و یا سوفیا است. افلاطون نیز با تأیید چنین دیدگاهی به «اروس» عملکرد میانجی‌گرانه‌ای می‌بخشد. در دیدگاه گاستون باشلارد مشاهده می‌کنیم که «نرینه روان» یا همان معجون قدرت و خرد از آسمان فرود می‌آید و با فرشته تسلی بخش و مهربان به راز و نیاز می‌نشیند و این مناظره دوستانه موجب اتحاد عالم «ذهن خرد گرا» با جهان واقع می‌گردد. در این اتحاد «عقل» که نیروی مکاشفه است با «مادینه روان» که سر منشأ تمام تخیلات است، پیوندی مستحکم می‌یابد. در نهایت در پدیدارشناسی باشلارد، انسان به نوعی انسان‌شناسی می‌رسد که اساسش همخانگی نرینگی و مادینگی است. در چنین نگرشی انسان‌شناسی چیزی نیست جز مناظره دوستانه نفس با فرشته درونی‌اش (مجتبوی، ۱۳۶۰).

به اعتقاد یونگ (۱۹۶۸) این تصاویر جاودانه مجموعه‌ای متراکم از انبوه احساساتی هستند که از تعامل مرد و زن در بستر تاریخ برای انسان به صورت مبدایی ازلی در آمده‌اند. به اعتقاد وی طبیعت جنسی روانی، نمود خود را از لحاظ زیست‌شناسی به صورت تعداد کمابیش ژنها در جنس مخالف به نمایش می‌گذارد. بدین معنا که تعداد اندک ژنهای مردانگی در جنس زن و بالعکس، موجب ظهور منش‌های جنس مخالف در ناخودآگاهی می‌گردد. در بینش مکتب زوریک «مادینه روان» و «نرینه روان» توفیق درک جنس مخالف را به انسان می‌دهند.

بنابر این در «فرایند تفرّد» (یا فردیت یابی) می‌بایست شخص مهلتی را برای رشد و بیان هر یک از دو جنسیت روانی ناخودآگاهش فراهم سازد، چون در غیر این صورت شخصیت او رشدی تک بعدی خواهد داشت و بخشی از دنیای درون او از تکامل باز می‌ایستد. از طرف دیگر بایستی شخص مواظب باشد که تصویر روح او به عناصر «سایه» آلوده نگردد. چون می‌تواند باعث فرافکنی خصایل ناپسند به جنس مقابل گردد، که در واقع فرافکنی خصوصیات سرکوب شده یا ناخودآگاهانه خود او هستند که به دیگران تعمیم داده شده‌اند. پس بایستی فرد این گرایش‌های نهانی را بشناسد و آنها را به عنوان جنبه‌های مهم شخصیتی خودش بپذیرد تا بتواند به درک مناسبی از خود، دوگانگی جنسی روانی خودش و جنس مقابل دسترسی یابد (دانلیز، ۱۹۹۲).

### جمع بندی:

بنابراین، چهار سنخ شخصیتی بر اساس ویژگی‌های شخصیتی و هویت جنسی وجود دارد:  
**سنخ مردانه (مردوش)، سنخ زنانه (زنوش)، سنخ متمایز، و سنخ دوگانگی جنسی (آندروژنی).**

فرد دارای سنخ جنسیتی متمایز فقط در یکی از ابعاد مردانگی یا زنانگی، نمره بالا و در دیگری نمره پایین می‌گیرد. فرد واجد سنخ جنسیتی نامتمایز، نمره‌های پایینی در هر دو گروه صفات مردانه و زنانه به دست می‌آورد و بالاخره، شخص دوگانگی جنسی (آندروژن) در هر دو مقیاس زنانگی و مردانگی نمره‌های بالا می‌گیرد. به عبارتی، افراد دوگانگی جنسی (آندروژن) نقش‌های جنسیتی متعلق به هر دو جنس را دارند و این نوع جهت‌گیری شخصیتی که مطلوب به شمار می‌آید بیانگر وجود خصلت‌های شخصیتی متنوع و کمال یافته‌ای هستند که امکان سازگاری مناسب و چشمگیر افراد دوگانگی جنسی (آندروژن) را با شرایط گوناگون زندگی امکان پذیر می‌سازد.

## منابع:

- آقاجانی، ع. (۱۳۷۰). اساطیر یونان. تألیف گرین، ران. انتشارات سروش: تهران.
- خدا رحیمی، س. (۱۳۷۳). روایه، تشخیص، پیش‌گویی و درمان فوبیا در روانشناسی تحلیلی روانکاوی. رساله کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی، دانشگاه فردوسی مشهد.
- مجتبوی، ج. (۱۳۶۰). کلیات فلسفه تألیف پاپکین. ر. انزول. انتشارات حکمت: تهران.
- 1 - Baron, R.A. and Byrne, D. (1994). *Social Psychology: Understanding Human Interaction* (7th Edn). Allyn and Bacon: New York.
  - 2 - Baumrind, D. (1982). Are androgynous individuals more effective persons and parents? *Child Development*, 53, 44 - 75.
  - 3 - Bee, H. (1985). *The Developing Child* (4th Edn). New York: Harper International.
  - 4 - Bem, S.L. (1974). The measurement of psychological androgyny. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 42, 155 - 162.
  - 5 - Bem, S.L. (1975). Sex-role adaptability: one consequence of psychological androgyny. *Journal of Personality and Social Psychology*, 31, 634 - 643.
  - 6 - Bem, S. L. (1979). Beyond Androgyny: Some presumptuous prescriptions for a liberated sex identity. In J. A. Sherman and F. L. Denmark (Ed.). *The Psychology of Woman: Future Directions in Research*. New York: Psychological Dimensions.
  - 7 - Denmark (Ed.), *The Psychology of woman: Future Directions in Research*. New York: Psychological Dimensions.
  - 8 - Bem, S.L. (1981). Gender Schema Theory: A cognitive account of sex - typing. *Psychological Bulletin*, 88, 354 - 364.
  - 9 - Berzins, J., Welling, M.A and Wetter, R. E. (1977). *The PRF Andro Scale User's Manual (Revised)*. University of Kentucky Press.
  - 10 - Carter, D.B. and McClosky, L.A. (1984). Peers and the maintenance of sex - typed behavior. *The development of children's conceptions of cross - gender behavior in their peers. Social cognitions*, 2, 294 - 314.
  - 11 - Chster - Taxin, S. (1993, March). Longevity, Penhouse, P.12.
  - 12 - Daniels, M. (1992). *Self - discovery the jungian way: The watchword Technique*. London: Routledge.
  - 13 - Finn, J. (1986). The relationship between sex role attitudes and attitudes supporting marital violence. *sex Roles*, 14, 235 - 244.
  - 14 - Garcia, L.T. (1982). sex - role orientation and stereotypes about male - female sexualitu, *sex roles*, 8, 863 - 876
  - 15 - hall, J.A. and Halberstadt, A.G. (1980). Masculinity and femininity in children: *Development of children's personal Attributes Questionnaire. Developmental Psychology*, 16, 270 - 280
  - 16 - Hanson, R.O., chernovets, M.E. and Jones, W.H. (1977). Maternal employment and androgyny. *Psychology of Women Quarterly*, 2, 76 - 78.
  - 17 - Hejelle, L.A. and Ziegler, D.J. (1992). *Personality Theories* (3rd Edn). McGraw - Hill International Edition: New York.

- 18 - Jacobi, I. (1968). *the psychology of carl Gustav jung* (7th edn). London: Routledge and Kegan Paul.
- James, K. (1993). *conceptualizing self with in - group stereotypes: Context and esteem precursors. Personality and social Psychology bulletin*, 19, 117 - 121.
- 19 - Jung, C.G. (1968). *the Archetypes and the collective Unconscious* (12th Edn). London: Routledge and Kegan Paul.
- 20 - Jung, C.G. (1968). *Aion Researches in phenomenology of the self* (12th edn). London: Routledge and Kegan Paul.
- 21 - Kelly, K. and Byrne, D. (1992). *Exploring Human Sexuality*. Englewood cliffs, N.J. : prentice - Hall.
- 22 - Lau, S. (1989). *sex role orientation and domains of self - esteem. sex roles*, 21, 415 - 422.
- 23 - Major, B. carnevale, P.J.D and deaux, K. (1981). *A different perspective on androgyny: Evaluations of masculine and feminine Personality characteristics. Journal of personality and social psychology*, 41, 988 - 1001.
- 24 - Martine, c.L. (1987). *A ratio measure of sex stereotyping. Journal of personality and social Psychology*, 52, 489 - 499.
- 25 - Martin, C.L. and Halverson, C.F. (1983). *the effects of sex - typing schemas on young children's memory. child Development*, 54, 363 - 374.
- 26 - Massad, C.M. (1981). *Sex - role identity and adjustment during adolescence. child development*, 52, 1290 - 1298.
- 27 - Najarian, B. (1989). *the psychological and physiological Aspects of raynaud's phenomenon. unpublished ph.D. thesis at psychology department of york university, England*.
- 28 - Orlofsky, J.L. (1979). *Parental antecedents of sex - role orientation in college men and women. sex roles*, 5, 495 - 512.
- 29 - Orlofsky, J.L. and o'Herson, C.A. (1987). *stereotypic and nonstereotypic sex - role trait and behavior orientations: Implications for personal adjustment. journal of personality and social psychology*, 52, 1034 - 1042.
- 30 - Perry, D.G. and Bussey, K. (1984). *social development*. Englewood cliffs, NJ: prentice- Hall
- 31 - Rosenweig, J.M. and Daley, D.M. (1989). *Dyadic adjustment / sexual satisfaction in women and men as a function of psychological sex role self - perception. Journal of sex and marital therapy*, 15, 42 - 56.
- 32 - Shaffer, D.R. (1989). *Developmental psychology: childhood and Adolescence*. New York: Brooks/ Cole.
- 33 - Spence, J.T. (1982). *Comment on Baumrind's "Are androgynous individuals more effective persons and parents". child Development*, 53, 76 - 80.
- 34 - Spence, J.T. and Helmreich, R.L. (1978). *Masculinity and femininity: their psychological dimensions, correlates and antecedents*. Austin university of texas press.
- 35 - Wiggins, J.S. and Holmsmuller, A. (1978). *Psychological androgyny and interpersonal behavior. Journal of Consulting and clinical psychology*, 46, 40 - 52.
- 36 - Zammichieli, M.E. Gilroy, F.D. and sherman, M. F. (1988). *Relation between sex - role orientation and marital satisfaction*